

دانش آموز



شماره‌ی پیدریبی ۳۱۹
۱۶ صفحه • ۲۹۰۰۰ ریال

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
دوره‌ی سی و نهم • سال ۱۳۹۹

داستان: ماشین، اوله و باغ‌کیمکایه
مهارت: آداب معاشرت
سلامت: ماجرای سری‌کسه به‌چلومی‌رونا



چه کسی!

• اکرم کشایی

چه کسی به خورشید گفته است به موقع برود تا ماه به موقع بیاید؟
چه کسی به ماه گفته است به موقع برود تا خورشید به موقع بیاید؟
وقتی درخت غمگین است، چه کسی گنجشک را می‌فرستد تا با درخت صحبت کند و به او بگوید: «جیک جیک، جیک جیک! ناراحت نباش درخت جان»؟
چه کسی به موج گفته است: «به ساحل بیا، اما دوباره به دریا برگرد تا دریا کوچک نشود»؟
چه کسی شب‌ها به ستاره‌ها می‌گوید آسمان را روشن کنند تا سنجاقک‌های لای علف‌ها از تاریکی نترسند؟
چه کسی، چه کسی این قدر به فکر همه است؟



اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

در این شماره می‌خوانیم:

- ۱ دست‌هایی که فقط به درد گرفتن پوست پرتقال می‌خورد ۱۰ آداب معاشرت
- ۲ شعر ۱۲ بچه میمون به مدرسه می‌رود / بهانه
- ۳ قصه‌ی یک اسم ۱۳ نرمش مغزی / جدول غلط یاب
- ۴ ماشین، لوله و بادکمک ۱۴ لانه‌ای برای مهمان‌ها
- ۶ ماجرای سری که به جلو می‌رود ۱۶ ایستگاه بچه‌ها
- ۸ آشنایی با حیوانات در پارک آبی ۱۷ یک، دو، سه، عدسی خوشمزه!

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



• خوانندگان رشد دانش‌آموز شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار بفرستید.

• نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

نشانی دفتر مجله

تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

رایانامه

daneshamooz@roshdmag.ir

تلفن دفتر مجله

۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۵

صندوق پستی

۱۵۸۷۵ / ۶۵۸۹

- ▶ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
- ▶ برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم و ششم ابتدایی
- ▶ دوره‌ی سی و نهم، سال ۹۹، شماره‌ی ۴
- ▶ شماره‌ی پی‌در پی ۳۱۹
- ▶ مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی
- ▶ سردبیر: مرجان فولادوند
- ▶ کارشناس داستان: جعفر توننده‌جانی
- ▶ کارشناس شعر: بابک نیک‌طلب
- ▶ کارشناس طنز: سعیده موسوی‌زاده
- ▶ مدیر داخلی: ندا نورمحمدی
- ▶ مدیر هنری: کورش پارساژاد
- ▶ طراح گرافیک: مهدیه صفائی‌نیا
- ▶ ویراستار: مرضیه طلوع
- ▶ تصویرگر جلد: شیوا ضیائی
- ▶ چاپ و توزیع: شرکت افست



• روز ۵ دی تولد پیامبر گرامی خدا حضرت مسیح (ع) و سال نو را به هموطنان مسیحی تبریک می‌گوییم.

• روز ۱۳ دی شهادت حاج قاسم سلیمانی



دست‌هایی که فقط به درد گرفتن پوست پرتقال می‌خورند!

ما آدم‌ها یک جور عجیب و غریبی به هم شبیه هستیم، نه؟ همه‌ی ما یک کله با مخلفات مثل هم و دو تا دست و دو تا پا داریم. کله‌ی همه‌ی ما بالای بدنمان است و پاهایمان پایین. دماغ همه‌مان درست بالای لب است و چشم‌هایمان زیر ابرو. مطمئنم اگر یک آدم فضایی بخواند دنبال یک نفر روی زمین بگردد، جوری گیج می‌شود که انگار ما بخواهیم یک مورچه را از بین هزار تا مورچه تشخیص بدهیم (به نظر شما مورچه‌ها کاملاً شبیه هم نیستند؟ همه‌شان یک کله و یک بدن سه تکه و دو تا شاخک و شش تا پا دارند! مثل هم!)

ما آدم‌ها خیلی فرق داریم، نه؟ مثلاً با همین دو تا دست شکل هم، دو تا آدم کارهای خیلی متفاوتی می‌کنند. مثلاً یک جایی از کشور سیل یا زلزله می‌آید، یکی وقتی خبر را می‌شنود، همان وقت حتی اگر نصفه‌شب است، هر چه وسایل زخم‌بندی و آب و غذا که می‌تواند برمی‌دارد و راه می‌افتد تا زودتر به آن‌جا برسد؛ به شهری که هیچ آشنا و فامیلی هم ندارد! دست‌های او آدم‌ها را گرم می‌کند.

یک نفر دیگر سعی می‌کند نیروهای امدادگر را هماهنگ کند. دست‌های او آدم‌ها را نجات می‌دهد.

یکی سعی می‌کند با نوشتن گزارش، خبر را به گوش دیگران برساند تا بدانند مردم به چه چیزهایی احتیاج دارند. دست‌های او آدم‌ها را آگاه می‌کند.

یکی دوربینش را برمی‌دارد و سعی می‌کند با گرفتن عکس به دیگران نشان دهد که چه اتفاقی افتاده. دست‌های او مردم را به هم نزدیک‌تر می‌کند.

یکی توی دانشگاه و آزمایشگاه سال‌ها درس می‌خواند و آزمایش می‌کند تا آجرهایی بسازد که با زلزله آوار نشود. دست‌های او دنیا را امن‌تر می‌کند.

یکی حواسش به دل مردم هست. کتاب یا وسایل گریم و نقاشی‌اش را برمی‌دارد تا با قصه، نمایش و نقاشی غم آن‌ها را کم کند. دست‌های او آدم‌ها را شاد می‌کند.

یک نفر وقتی خبر را می‌شنود به سقف خانه‌اش نگاه می‌کند و با خودش می‌گوید: «چه خوب که سقف خانه‌ی ما محکم است!» بعد کنترل را برمی‌دارد و کانال تلویزیون را عوض می‌کند تا سریال تماشا کند و پرتقالش را پوست می‌کند.

دست‌های او فقط پرتقال پوست می‌کند!

من نمی‌دانم شما می‌خواهید با دست‌هایتان که درست عین میلیاردها دست دیگر است چه کاری انجام بدهید، اما می‌دانم از آن‌ها کاری بیش‌تر، خیلی بیش‌تر از پوست کندن پرتقال برمی‌آید!

مرجان فولادوند

• تصویر گر: مهدیه صفائی نیا



انشای برف

از آسمان ریخت

گل‌های پنبه

در زنگ انشا

روز دوشنبه

موضوع ما بود

تعطیلی و برف

شد وارد بحث

یک ابر پر حرف

هر دانه‌ی برف

مانند پر بود

از ما معلم

خوشحال‌تر بودا

• غلامرضا بکتاش

قول باران

من مطمئنم

باران همین جاست

شاید برای ساعتی

تا دشت خشکی دورتر از باغ ما رفته

باران سر قول خودش باقی است

با ما قرارش بوده در پایان این هفته!

• عبدالرضا صمدی

روز اول

پاییز رفت و شعرش

در قاب فصل‌ها ماند

با رنگ زرد و سرخش

صد قصه بی‌صدا خواند

پر زد شبیه زاغی

بر بام و باغ و کوچه

پر کرد خانه‌ها را

طعم خوش کلوجه

برداشت بقچه‌اش را

دیشب برای یک‌سال

یلدا رسید و آورد

هم شعر و قصه، هم فال

امروز توی تقویم

آغاز فصل سرماست

این فصل تازه حتماً

چون فصل قبل زیباست

• معصومه مرادی

• تصویر گر، مهدیه صفائی نیا



شهادت حضرت فاطمه (س) دختر گرامی
پیامبر اسلام (ص) تسلیت باد

قصه‌ی یک اسم!

چون ما دو تا هم اسم هستیم توجهم جلب شد. راستش یک کمی هم خوشحال بودم که بالاخره یکی پیدا شد او را دعوا کند. خاله گفت: «هر اسمی یک داستانی دارد و داستان اسم فاطمه پر از مهربانی و فداکاری است. شما اسمی دارید که صاحبش با وجود گرسنگی سهم غذایی را به فقیر بخشید یا شب جشن عروسی پیراهن نوی خودش را بخشید و خودش لباس قدیمی‌اش را پوشید. می‌دانید از بین این همه اسم قشنگ چرا اسم شما سه تا فاطمه است؟ چون ما دلمان می‌خواست هر سه تای شما شبیه صاحب آن اسم باشید.»

خاله ساکت شد. من قیافه‌ی درهم و خجالت زده‌ی دختر خاله‌ام را می‌دیدم و از یک طرف دلخوار می‌شدم و از یک طرف خودم هم خجالت می‌کشیدم که از ناراحتی او خوشحالم. چون من هم اسمی داشتم که پر از داستان بخشیدن و مهربانی بود.

من و دختر خاله و دختر عمویم و البته یکی از عمه‌ها اسممان فاطمه‌است.

به نظر من دختر خاله‌ام بد اخلاق و خودخواه است. چند وقت پیش که همه جمع شده بودیم خانه‌ی مادر بزرگ، دختر خاله‌ام یک عروسک گران قیمت با خودش آورده بود. تمام مدت آن را بغل گرفته بود و اجازه نمی‌داد ما انگشتمان را هم به آن بزنیم! بعد هم که خودمان جمع شدیم وسطی بازی کنیم باز هم عروسک به بغل نشست و هر کداممان که می‌سوختیم را مسخره کرد و خندید. مخصوصاً به من زیاد خندید چون توپ خورد توی عینکم و من با عینک کج آن وسط ایستادم. خودم می‌دانم قیافه‌ام خنده‌دار شده بود. اما دلخوار نمی‌خواست کسی مرا مسخره کند. آخرش اشکم درآمد. خاله آمد توی حیاط و وقتی اوضاع را دید به فاطمه گفت: «از تو انتظار نداشتم! انتظار نداشتم احترام اسمت را رعایت نکنی!»





ماشین، لوله و بادکمک!

• فرهاد حسن زاده • تصویر گر: میثم موسوی

خواهر کوچولویم به من می گوید، ماشین.

تازه زبان باز کرده و چیزها را طوری غلط غلط می گوید که آدم حرصش می گیرد. هرچه به او می گویم اسم من شاهین است، باز می گوید ماشین. با خنده هم می گوید. انگار می خواهد لج مرا در بیاورد. من هم به او می گویم لوله تا او باشد و هیچ وقت به من نگوید ماشین.

حالا کاری نداریم به این چیزها. چی می خواستم بگویم؟

آها! می خواستم از روزی بگویم که مامان کار داشت و باید می رفت بیرون. گفت: «خوب گوش کن شاهین. نمی توانم لاله را با خودم ببرم. باید دو ساعت مواظب خواهرت باشی. چشم به هم بگذاری، برگشتم.»

ترش کردم و گفتم: «من مواظب لوله باشم؟ امکان ندارد.»

گفت: «اولاً لوله نه و لاله. بعدشم کاری ندارد که، باهانش بازی کن و سرش را گرم کن.»

گفتم: «اولاً آخه چطوری سر یک بچه را که زبان نمی فهمد باید گرم کرد؟ بعدش هم، من درس دارم. هنوز تکالیفم مانده.»

گفت: «بهانه نیاور. حالا بعد از عمری یک کاری از تو خواستم.»

گفتم: «نه.»

گفت: «همین که گفتم. و گرنه جمعه از تولد خبری نیست.»

وقتی مامان به یک چیزی گیر می دهد، کاری نمی شود کرد. باید تسلیم شد. گفتم: «باشد. پس وقتی برگشتی شیرینی ما یادت نرود.»

خودش می دانست، وقتی برمی گشت باید یک بستنی، شیر کاکائویی، چیزی می خرید. گفت: «امان از دست تو.»

مامان که رفت، لاله شروع کرد به گریه. یعنی اول نق زد. مثل ماشینی که می خواهد روشن شود، استارت زد. این جور: «اهه...»

اهه... اهه... اهه...»

گفتم: «ساکت!»

خیره نگاهم کرد و بعد لب هایش را مجاله کرد و ماشین گریه اش روشن شد. تا حالا ندیده بودم اینجوری گریه کند. انگار نیشگونش گرفته بودم. اول محل نگذاشتم و رفتم سراغ تلویزیون. فیلمی داشت که عاشقش بودم، ولی صدای لاله از تلویزیون بلندتر بود. من هم صدای تلویزیون را بلند کردم. اول ساکت شد، ولی او هم صدایش را بلند کرد. هیچی از فیلم نمی فهمیدم. صدایش بدجوری رو مخ بود. اشکش با آب دماغ و آب دهانش یکی شده بود. انگار ماسکی از پلاستیک روی صورتش کشیده بود. دلم برایش سوخت. اگر همین طور گریه می کرد، آبی توی بدنش نمی ماند و عینهو درخت توی کوچه خشک می شد. تازه، لوله ی بی آب کی دیده؟

بهتر بود که ساکتش می کردم. رفتم توی اتاق و هرچی اسباب بازی داشت ریختم جلویش، ولی فایده نداشت. الکی پایم را کوباندم به یکی از اسباب بازی ها و گفتم: «آخ آخ...» و ادای زخمی ها را در آوردم. همیشه به این کارم می خندید، ولی حالا بیش تر گاز داد و گریه موتوری کرد.

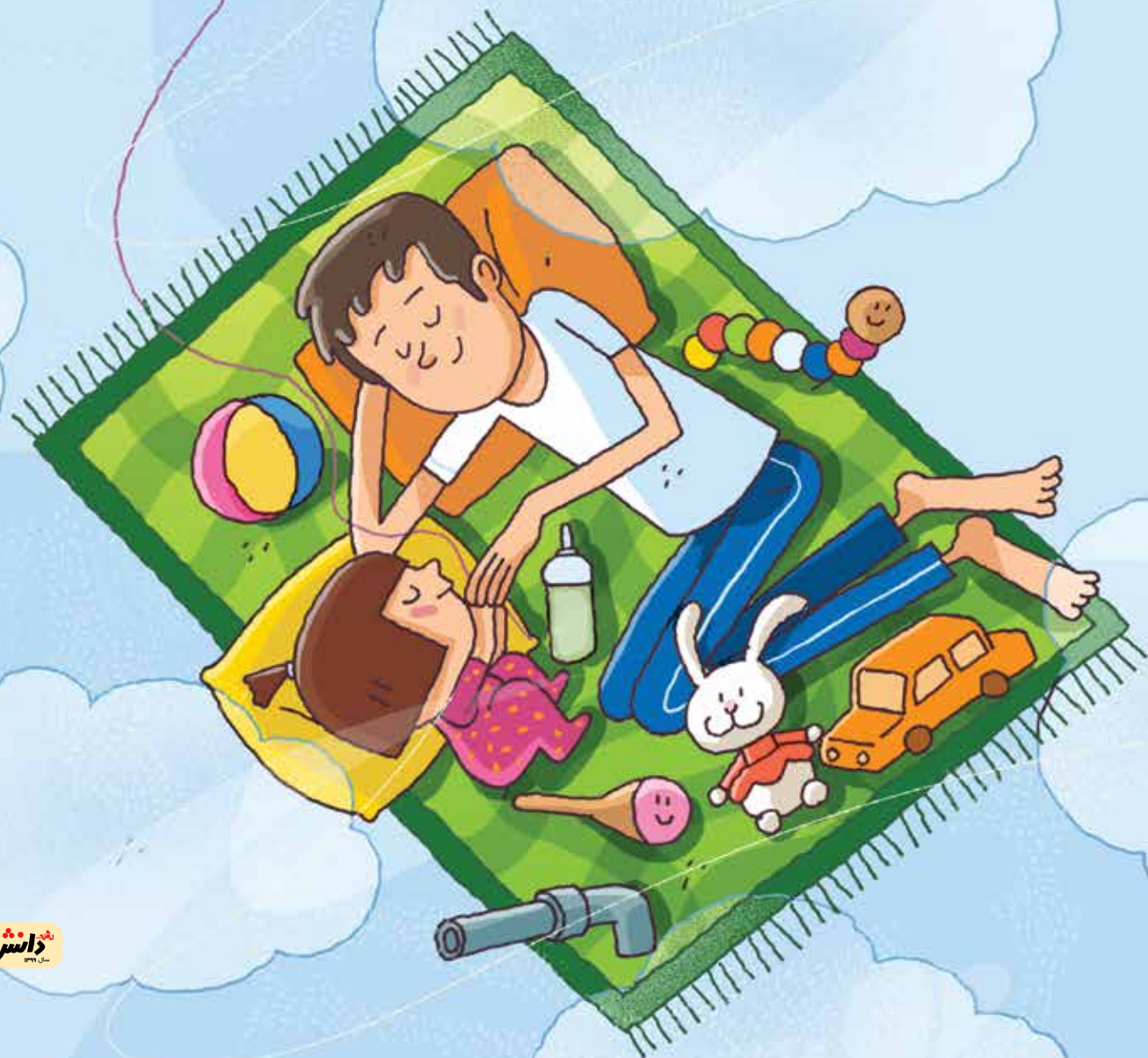
از آب بازی خوشش می آمد. بردمش سر دستشویی و سر و صورتش را شستم. کمی هم آب ریختم توی یقه ی لباسش، شاید حس و حالش عوض شود، باز فایده نداشت. دو دستی خودش را کتک زد و از دستم قل خورد زمین.

گفتم لابد گرسنه است. بردمش توی آشپزخانه. برایش خوراکی درست کردم، انگار نه انگار. قاشق اول را تف کرد توی بشقاب و زد زیر گریه ای که بوی شیر خشک می داد.

خوابش می آمد و هر وقت خوابش می آمد دنیا را دیوانه می کرد. یک مرتبه یاد بادکنک ها افتادم. بابا چند تا بادکنک برای تولدم خریده بود. قرار بود هفتم آذر که خواستیم جشن تولد بگیریم آن ها را باد

با دهان تفی و لپ بادی و دست و پا زدن می گفت بیش تر بادش کن. من هم بیش تر باد کردم و او هم هی می خواست بیش تر باد کنم. آخرش خسته شدم و دهان بادکنک را با نخ بستم. لبخند خسته‌ای زد و دستش را دراز کرد. خیلی عجیب بود. بادکنک را که به او دادم، انگار همه چیز آرام شد. نخ آن را توی دستش گرفت و روی قالی دراز کشید. بادکنک صورتی بود و نرم و سبک روی زمین تکان می خورد. به چشم‌هایش نگاه کردم. به پلک‌هایش که سنگین شده بود. تلویزیون را خاموش کردم. رفتم برایش پتو بیاورم. وقتی برگشتم خواب بود. خوابش سنگین بود. بادکنک لای انگشت‌های کوچولوش پیچیده بود. مثل ماه بود. دلم می خواست ببوسمش. ترسیدم بیدار شود. نبوسیدم. فقط... نگاهش... کردم.

کنیم و خانه را خوشگل کنیم. یکی از بادکنک‌ها را باد کردم. صدای گریه‌اش قطع شد و گفت: «بادکمک.»
 باد نکردم و گفتم: «بادکمک نه! بادکنک.»
 دستش را دراز کرد و گفت: «ماشین بادکمک بده.»
 گفتم: «وروجک! درست حرف بزن. بگو داداش شاهین بادکنک بده.»
 گفتم: «ماشین بادکمک... ماشین بادکمک...»
 از حرصم گفتم: «چون به جونت کنند لوله‌ای. لو... له.»
 دوباره خواست بزند زیر گریه که گفتم: «خب خب خب. الان برات همچین بادش می کنم که باهاش پرواز کنی.»
 چشم‌هایش را مهربان کرد و گفت: «ماشین... بادکمک باد کن...»
 بادکنک را بیش تر باد کردم. خندید. لپش را باد کرد و هوا را فوت کرد. یعنی بیش تر باد کن. گفتم: «نه! می ترسد.»





ماجرای سریک

• مستانه تابش • تصویرگر: سام سلماسی

زندگی خیلی از ما جوری شده که مجبوریم از تلفن همراه یا رایانه بیش تر استفاده کنیم. خوب، البته که می دانم تکنولوژی خوبی های زیادی دارد، اما استفاده ی زیاد از این وسایل ممکن است باعث آسیب های زیادی به بدنمان بشود؛ البته اگر درست و حسابی درباره اش آگاهی نداشته باشیم! یکی از این آسیب ها برخلاف بیماری هایی که اسم های عجیب و غریب و نامفهومی دارند، اسم کاملاً روشن و واضحی دارد! عارضه ی سر به جلو!! یعنی وقتی که سر ما به جای اینکه صاف و مستقیم در جای درست خودش روی گردن قرار گرفته باشد، به طرف جلو حرکت می کند یا به اصطلاح از محور خودش خارج می شود! برای اینکه موضوع را بهتر درک کنید، چرخي را در نظر بگیرید که از محورش خارج شده، آیا درست می تواند کار کند! مسلماً نه. سر به جلو چی هست و چطوری سر به جلو به وجود می آید؟



درواقع عارضه ی «سر به جلو» به خاطر اشتباه قرار گرفتن اجزا بدن ما ایجاد می شود

وقتی که مدام در حالت نشسته هستیم و سرمان را پایین می اندازیم تا با لپ تاپ و تلفن همراه سر و کله بزنیم یا وقتی دفتر و کتاب جلوی مان است، ولی سرمان را در زاویه ی غلط قرار می دهیم. در نتیجه ی همه ی این اتفاق ها، عضلات ما که باید تعادل صحیح سر روی گردن را حفظ کنند، ضعیف و سفت (بله اشتباه نکرديد، بعضی عضلات ضعیف به جای شل شدن سفت می شوند) شده و در نتیجه سر و شانه به طرف جلو خم می شود. حالا ما با دو تا عارضه طرفیم؛ هم سر به جلو و هم قوز پشت که غیر از اینکه ممکن است در طولانی مدت باعث درد و بیماری شوند، بدن ما را کج هم نشان می دهند!



اگر سر به جلو باشیم، چه می شود؟

- ایجاد قوز و خمیدگی در پشت که باعث می شود به مرور زمان دچار درد گردن، شانه و ... بشویم.
- احساس خستگی دائمی در ستون فقرات و شانه ها
- سردرد طولانی
- بی خوابی یا بد خوابی
- ایجاد مشکل در ورزش و فعالیت بدنی. مهم نیست هر روز ورزش می کنیم یا گاه گاه، به هر حال سر به جلو می تواند به ما آسیب بزند!

سر به جلو می رود!



- سر به جلو باعث می شود چاق تر و کوتاه تر از آن چه هستیم به نظر برسیم! (باور کنید یا نه، عارضه‌ی سر به جلو و قوز پشت می تواند باعث شود که شما تا ۶-۵ سانت کوتاه تر دیده شوید).

- خر و پف

- کم شدن خون‌رسانی به مغز

- تنگی نفس و کاهش ظرفیت ریه برای نگه داشتن هوایی که تنفس می کنیم.



ورزش‌های مناسب برای رفع مشکل «سر به جلو»



- روی شکم بخوابید و همزمان که دست‌ها را با زاویه نود درجه بالا می آورید، کمی تنه را به سمت بالا بکشید.

- یک توپ کوچک مثل توپ تنیس زیر بخش قاعده‌ای (مثل شکل) سرتان بگذارید و آرام شروع به چرخاندن سرتان روی زمین با کمک توپ بکنید. در این حالت باید کمی احساس فشار در ناحیه گردن داشته باشید و سعی کنید این کار را ۴-۵ دقیقه انجام دهید و سر را هم به طرف چپ و هم راست بچرخانید. البته اگر موقعی که این کار را انجام می‌دهید، سرتان گیج می‌رود یا احساس درد شدید می‌کنید، باید ورزش را قطع کنید، چون بدنتان با این علامت‌ها می‌گوید که شما هنوز آماده نیستید.

- صاف بایستید یا بنشینید. حالا دست‌ها را بالا آورده و سعی کنید با کمک کف هر دو دست پیشانی‌تان را به عقب هل بدهید. در این حال فشاری که با دست به ناحیه پیشانی می‌دهید، باید در حد طبیعی باشد، یعنی نه آنقدر کم که احساس فشار نکنید و نه آنقدر زیاد که دچار درد شوید. سعی کنید چند ثانیه در این وضعیت بمانید و دوباره به حالت اول برگردید.

- به پشت بخوابید. بالشی زیر سرتان نباشد. حالا سعی کنید خیلی آرام سرتان را از زمین بلند کنید و چند ثانیه نگه دارید و دوباره به حالت اول برگردید.





آشنایی با حیوانات در پارک آبی!

• نرگس جاجرودی

گشتی در پارک ملی دریاچه ارومیه

همه‌ی شما اسم دریاچه‌ی ارومیه را شنیده‌اید، اما هیچ‌می‌دانستید دریاچه‌ی ارومیه ۱۰۲ جزیره‌ی کوچک و بزرگ دارد که در کنار هم پارک ملی دریاچه‌ی ارومیه را تشکیل می‌دهند. این دریاچه از سال ۱۳۸۰ شروع به خشک شدن کرد و تقریباً حدود ۸۰ درصد از مساحت آن خشک شد، اما در سال ۹۸ و ۹۹ به دلیل بارندگی زیاد و باز کردن آب سدها خوش‌بختانه دریاچه نجات پیدا کرد. خبر خوب اینکه امسال نسبت به سال ۹۳، آب دریاچه هشت برابر شده است. در این پارک ۲۳ گونه پستاندار و ۱۱۵ گونه پرنده به همراه یک سخت‌پوست معروف به آرمیا که فقط در آب‌های شور پیدا می‌شود، زندگی می‌کنند. بیاید ببینیم در جزیره‌های دریاچه چه خبر است؟



قوچ و میش ارمنی

اشتباه نکنید من اهل ارمنستان نیستم، اما چون در گذشته در مرز بین ایران و ارمنستان زندگی می‌کردم به این نام معروف شده‌ام. ما بیش‌تر در جزیره کبودان دریاچه‌ی ارومیه زندگی می‌کنیم





گوزن زرد ایرانی

من را اولین بار در ایران مشاهده کرده‌اند به همین دلیل به نام گوزن زرد ایرانی نامگذاری شده‌ام. خال‌های زرد خوش‌رنگ من شهرت جهانی دارد. جزیره‌ای زیبا در دریاچه‌ی ارومیه به نام اشک، خانه‌ی من است.

آرتمیا

من یک نوع میگو هستم. میگوی کمبایی که در دریاچه‌ی ارومیه زندگی می‌کنم.

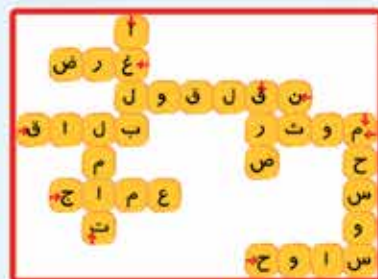


پلنگ ایرانی

من یکی از بزرگ‌ترین پلنگ‌های ایران هستم که در جزیره‌ی اشک دریاچه ارومیه دیده شده‌ام، اما نسل من در معرض خطر انقراض است. پس بیشتر مراقبم باشید.



جدول غلطیاب!



سرگرمی در صفحه‌ی ۱۶

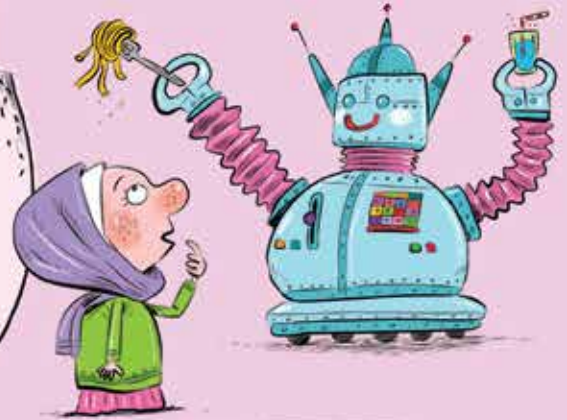


آداب

هر کدام از ما در یک جمع یا خانواده بزرگ می‌شویم و رفتارهایی را در محیط زندگی خودمان می‌بینیم که فکر می‌کنیم همه، در خانه و محل زندگی خودشان همین رفتارها را دارند. اما کم‌کم که با بقیه رفت و آمد می‌کنیم، اگر دقیق باشیم، زود متوجه می‌شویم که هر خانه و هر خانواده، الگوهای رفتاری خودش را دارد. پس، شاید اگر من رفتاری که در خانه‌ی خودمان خیلی عادی است را در خانه‌ی دیگران انجام بدهم آن‌ها تعجب کنند، جور دیگری از رفتار من برداشت کنند یا حتی ناراحت بشوند. برای اینکه این اتفاق نیفتد، بیایید چند رفتار متفاوت را با هم ببینیم.

چیزهایی هست که درست و غلط ندارد

خیلی از رفتارها درست و غلط ندارند. فقط در هر خانه‌ای متفاوت هستند. مثلاً بعضی‌ها در دستشویی برای خشک کردن دست‌ها دستمال کاغذی می‌گذارند، بعضی‌ها دائم حوله را عوض می‌کنند. بعضی‌ها هم حوله‌ی مهمان را از حوله‌ی خودشان جدا می‌گذارند و به شما می‌گویند. همه‌ی این‌ها می‌توانند درست باشند. نه؟ پس اگر در خانه‌ای می‌بینیم چیزی مثل خانه‌ی ما نیست، اصلاً معنی‌اش آن نیست که در خانه‌ی ما درست است و در خانه‌ی بقیه اشتباه! این یک مثال خیلی ساده بود. چه مثال‌های دیگری دیده‌ای یا به ذهنت می‌رسند؟ می‌توانی با دوستانت در مورد تفاوت‌هایی که در خانه‌ها دیده‌اید، حرف بزنید.



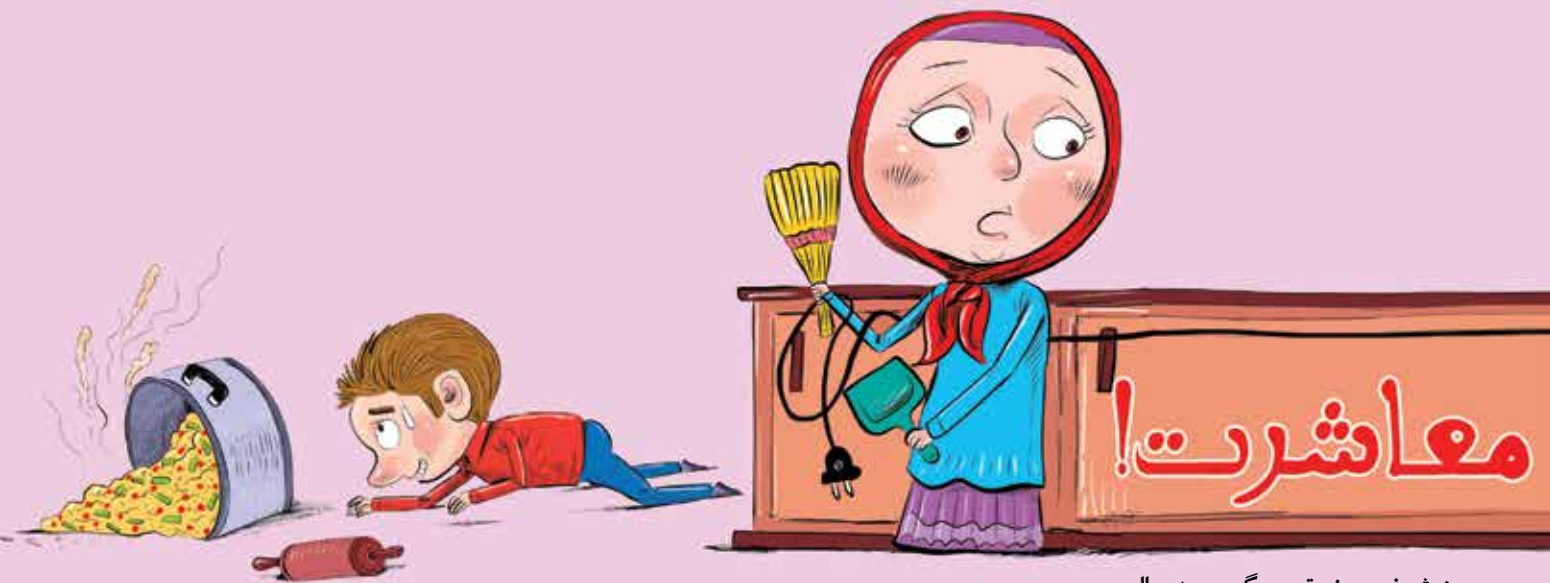
راه و روش هر خانه را رعایت کنیم

وقتی در خانه کسی مهمان هستیم، باید به قواعد آن خانه احترام بگذاریم. مثلاً اگر محلی که برای مهمان‌ها در نظر گرفته شده تلویزیون نیست، نباید بلند شویم و در خانه دنبال تلویزیون بگردیم و وقتی پیدایش کردیم، بخواهیم جدا از بقیه بنشینیم و تلویزیون ببینیم. (مگر اینکه صاحبخانه به شما پیشنهاد بدهد یا اجازه بدهد و شما را به آن قسمت خانه دعوت کند.) در بعضی خانه‌ها، بعضی قسمت‌ها حریم خصوصی حساب می‌شوند، مثلاً اتاق فرزند خانه یا اتاق خواب و حتی آشپزخانه. این‌جور وقت‌ها، باید سعی کنید به شیوه‌ی صاحبخانه رفتار کنید. اگر نمی‌دانید کاری که می‌خواهید انجام بدهید درست است یا نه، از یک بزرگ‌تر پرسید یا با احترام از صاحبخانه اجازه بگیرید، اما یادتان باشد اصرار نکنید تا آن‌ها مجبور به موافقت با خواست شما بشوند.

کمک کار باشیم

مهمانی رفتن خیلی کیف دارد، اما میزبان گاهی برای تدارک غذا یا پذیرایی خیلی خسته می‌شود. تهیه مواد خوراکی، آماده کردن غذا، شستن و تمیز کردن، تازه بعد از رفتن ما هم کلی کار اضافه برای انجام خواهد داشت، شستن ظرف‌ها، دوباره جارو و تمیز کاری. اینکه سعی کنیم از زحمت اضافه برای او جلوگیری کنیم، نشانه‌ی شخصیت خوب و ملاحظه کار ماست. مثلاً اگر می‌توانیم قبل از رفتن، ظرف‌ها را جمع کنیم، یا اگر وسیله‌ای را به خاطر ما جابه‌جا کرده‌اند، سر جایش بگذاریم. البته با اجازه‌ی صاحبخانه!





• بهنوش خرم‌روز • تصویر گر: مجید صالحی

قانون درها!

هر جا یا هر چیزی که در دارد یک معنا دارد: آن را بدون اجازه باز نکنید! خب اگر می‌شد همین‌طوری هر دری را باز کرد اصلاً وجود در به چه دردی می‌خورد؟ پس سرک کشیدن در اتاق‌ها، دیدن وسایل، باز کردن کمد و کشوها، باز کردن یخچال و خلاصه شکستن حریم میزبان ممنوع. شاید فکر کنی مگر چه چیزی در یخچالشان یا کمدشان هست؟ شاید هیچی! اما این مؤدبانه نیست جایی که در دارد را بدون اجازه باز کنیم. اصلاً چه ضرورتی دارد؟

هر وقت وسوسه شدی جایی از خانه‌ی میزبان سرک بکشی، میج خودت را بگیر و به خودت بگو به من مربوط نیست. من نباید به حریم کسی وارد بشوم و نباید باعث معذب شدن یا ناراحتی کسی بشوم.



اتفاق‌ها را جبران کنیم

اتفاق برای همه پیش می‌آید. اگر بر اثر اتفاق، حرفی زدی که نباید و دیدی که میزبان معذب یا ناراحت شد، یا باعث ریختن یا شکستن یا افتادن چیزی به صورت تصادفی شدی، حتماً عذرخواهی کن، نشان بده که متأسف هستی و اگر می‌توانی برای جبران‌ش کاری بکن. حتماً از بزرگ‌ترها پرس‌چطور و اقدام کن. مثلاً اگر چیزی شکسته و باید اول جارو شود، می‌توانی برای آوردن جارو یا جارو کردن کمک کنی. اگر چیزی خراب شده که قابل جایگزینی هست، مثلاً روی کتاب میزبان چایی ریختی، بعداً یک کتاب دیگر برایش بخر که نشان بدهی مسئولیت اتفاقی که افتاده را قبول کردی و آن‌قدر آداب معاشرت بلد هستی که می‌خواهی جبران کنی.





بچه میمون به مدرسه می رود!

• احمد اکبر پور • تصویر گر: مهدی صادقی

نه مثل هیچ کس دیگری، مثل خودش که یک میمون است،
از دیوار مدرسه بالا می رود.
در صف از گردن بچه زرافه یا دمش آویزان می شود.
در کلاس از روی میله ی پرده، به شکل برعکس تخته را می بیند.
در آخر سال همه چیز را برعکس یاد می گیرد.

اما از میمون بودنش راضی نیست:
از پوست پلنگی معلمش خوشش می آید
از شاخ های گوزنی مدیر خوشش می آید.
از خرطوم معلم ورزش خوشش می آید.
در آخر سال میمون خال مخالی شاخدار خرطومی می شود.

عاشق بازیگری است:
لباس فرم گورخری
جا کتابی کانگورویی
عینک جغدی
در آخر سال گروه نمایش دنبال یک بچه میمون می گردد.
اما هیچ کس میمون را پیدا نمی کند. شما او را ندیده اید؟



بهانه

• عبید زاکانی • بازنویسی: مریم اسلامی
• از کتاب بامزه ی جامع الحکایات نوشته ی محمد عوفی

مرد روستایی با عجله به در خانه ی دوستش رفت و گفت: «کار مهمی برایم پیش آمده،
می شود اسبت را بدهی تا به ده پایین بروم؟ کارم که تمام شد آن را زود برمی گردانم.»
دوستش پاسخ داد: «آخر اسب من را نمی توانی سوار شوی.»
مرد روستایی پرسید: «چرا نمی توانم؟» دوستش گفت: «چون اسب من سیاه است.»
مرد روستایی پرسید: «چه فرقی می کند؟»
دوستش کمی فکر کرد و گفت: «برای تو فرقی نمی کند اما برای من که نمی خواهم
اسبم را به تو بدهم بهانه ی خوبی ست.»!!



کاش نرمشی برای مغز داشتیم
وقت خواندن ریاضیات
مغز داغ را توی آب می‌گذاشتیم

نرمش مغزی!

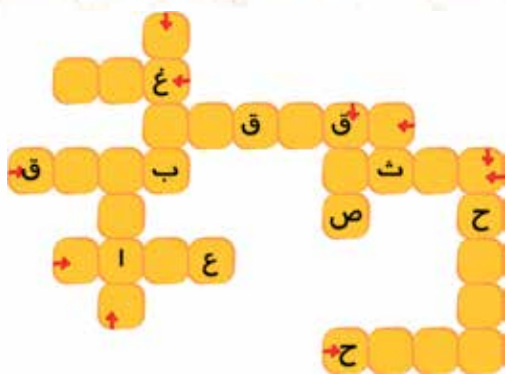
• سعیده موسوی زاده

کاش استخوان جمجمه در یخه داشت
تا هوای تازه‌ای به مغزهای خسته می‌رسید
وقت حل مسئله
یک کلید از آسمان
مثل موشکی به مغز هنگ و بسته می‌رسید

مغز طفلکم روزها که هیچ
شب به شب در جهان خواب هم
جای استراحت و بگو و بخند
نقش اول است در
فیلم‌های اکشن بلند!



جدول غلط‌یاب!



در متنی که می‌بینید ۱۰ غلط‌املایی وجود دارد. اول سعی کنید تمام غلط‌ها را پیدا کنید و زیر آن‌ها خط بکشید. سپس کلمه‌ها را به «شکل درست» یادداشت کنید. در آخر هم سعی کنید ۱۰ کلمه‌ی درست را به صورت حرف‌به‌حرف در این جدول جا بدهید. یادتان باشد که:

- هر یک از فلش‌های قرمز به شما می‌گوید که ابتدای کلمه کجاست و جهت نوشتن آن کدام است.
- بعضی از کلمه‌ها در این جدول، در جهت «چپ به راست» یا «پایین به بالا» قرار می‌گیرند.
- برای راهنمایی، بعضی از حرف‌های صحیح از قبل در جدول نوشته شده است.
- اگر برای حل این جدول، مشکلی داشتید از پدر، مادر یا معلم‌تان کمک بگیرید.

فایده‌های پنیر!

از مرحوم موش بزرگ نقل‌غول می‌کنند که: «خوردن تنها یک غالب کوچک پنیر بر جامه هواس پنج‌گانه‌ی کلیه‌ی موجودات هستی، از انسان‌ها تا حیوانات زمینی و دریایی اثر قابل‌تعمیل و مؤثری گذاشته و اقلب دیده‌شده که انسان‌ها با خوردن پنیر به شکل مهسوسی باهوش شده‌اند! انسان‌ها به اشتباه فکر می‌کنند خوردن پنیر آن‌ها را کودن می‌کند. آن‌ها نمی‌دانند تمام اختراعات و اکتشافات بشر - حتی اختراع همین تله‌موشی که سالیان سال کشتار نسل ما را به عهده داشته - فقط به خاطر خوردن پنیری است که با یک قرس نان می‌خورند!» قرض از این نوشته این بود که شما را هم آگاه کنیم.

سرگرمی در صفحه‌ی ۴





رتگین کمان

• ندا نورمحمدی • تصویرگر: مهدیه صفائی نیا • عکاس: اعظم لاریجانی



چی لازم داریم؟

- سطل ماست یا شیر
 - بشقاب پلاستیکی ضخیم
 - چسب
 - چوب بستنی
 - کف یا طناب
 - طلق ضخیم
 - رنگ
- می دانم که همه شما پرنده‌ها را دوست دارید و می دانم که بعضی‌ها ممکن است آن‌ها را در قفس نگاه دارند. اما بدون زندانی کردن هم می شود با پرنده‌ها دوست بود و صدای آوازشان را شنید. می پرسید چطوری؟ با ساختن لانه و نصب آن روی شاخه‌ی درخت یا پشت پنجره. شما با ساختن لانه و ریختن دانه برای آن‌ها می توانید کمک کنید تا فصل زمستان را به خوبی پشت سر بگذارند.

برای چسباندن قطعه‌ها از چسب حرارتی یا منگنه استفاده کنید. تا در صورت خیس شدن، لانه خراب نشود.

۱



۲



۳

۴



چطور بسازیم

۱. استفاده از یک ظرف دایره‌ای شکل روی طلق یک دایره می کشیم و آن را قیچی می کنیم
۲. از وسط دایره دو خط به سمت لبه‌ی دایره می کشیم که تقریباً به شکل یک مثلث است و آن را با قیچی جدا می کنیم.
۳. می خواهیم برای لانه یک سقف مخروطی بسازیم. پس لبه‌های قیچی شده‌ی دایره را روی هم می گذاریم و به هم می چسبانیم.
۴. از لبه‌ی سطل ماست در لانه را با استفاده از یک ماژیک می کشیم و با قیچی می بریم.

۱. استفاده از یک ظرف دایره‌ای شکل روی طلق یک دایره می کشیم و آن را قیچی می کنیم
۲. از وسط دایره دو خط به سمت لبه‌ی دایره می کشیم که تقریباً به شکل یک مثلث است و آن را با قیچی جدا می کنیم.



لانهی شما آماده است. آن را به شاخه‌ی درخت یا پشت پنجره آویزان کنید.

۵



۵. حالا طلق، سطل ماست و بشقاب پلاستیکی را رنگ می‌کنیم.
۶. چوب‌بستنی‌ها را به اندازه‌ای که می‌خواهیم با قیچی کوتاه می‌کنیم و به لبه‌ی بشقاب می‌چسبانیم.
۷. می‌توانیم برای اینکه چوب‌بستنی‌ها مرتب‌تر و محکم‌تر شوند یک رشته کنف را روی آن‌ها بچسبانیم.
۸. با استفاده از قیچی کف سطل ماست و نوک سقف مخروطی شکل را سوراخ می‌کنیم و یک رشته کنف را از آن‌ها رد می‌کنیم و انتهای آن را از داخل سطل ماست گره می‌زنیم.
۹. سطل ماست را به بشقاب می‌چسبانیم.

ببینیم و بسازیم!

بیا ببیند با هم چند لانه‌ی پرندگی خیلی زیبا و البته ساده ببینیم که با وسایل دور ریختنی ساخته شده‌اند. برای مشاهده این فیلم، می‌توانید از نشانی اینترنتی کوتاه شده آن استفاده کنید یا کد تصویری (QR-Code) کنار فیلم را با گوشی‌های هوشمند بخوانید برای این کار می‌توانید از یک نرم‌افزار رایگان مانند QR Code Scanner یا QR Code Reader استفاده کنید.
<https://www.roshdmag.ir/u/24X>



۹



۸



۷



۶





ایستگاه بچه‌ها



• رویا صادقی - کبری بابایی • تصویر گر: مهدیه صفائی‌نیا

یک نقاشی، یک نکته

دوستان خوبم سلام. امسال می‌خواهم شما را با نکات متفاوتی در نقاشی آشنا کنم. برای این کار از نقاشی‌های خود شما که برای مجله‌ی رشد دانش آموز می‌فرستید، استفاده می‌کنم.



فاطمه جوانمردی، ۱۱ ساله از خلخال



مریم دولتی یادنیاد، ۱۲ ساله از استان همدان - فامنین

اما در نقاشی مریم و فاطمه من متوجه نکته جالبی شدم و آن استفاده از دور صفحه است! مریم با کاغذی نقش دار دور صفحه برای نقاشی اش گذاشته و فاطمه خودش هندوانه‌های کوچکی در اطراف کاغذش کشیده است. من پیشنهاد می‌کنم شما هم از شیوه‌ی کشیدن حاشیه دور صفحه در نقاشی‌هایی که برای ما می‌فرستید استفاده کنید.

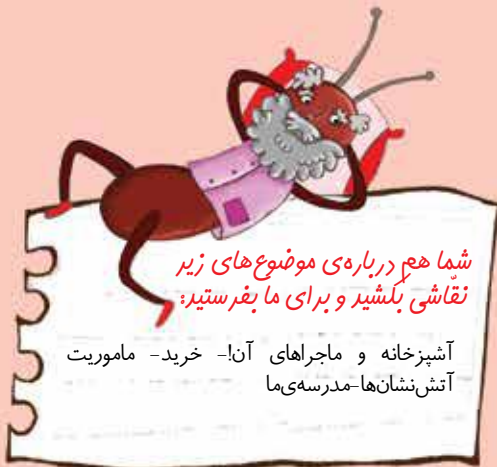


متین یازوکی، ۱۱ ساله از تهران



ریحانه غفاری پور، ۱۱ ساله از قم

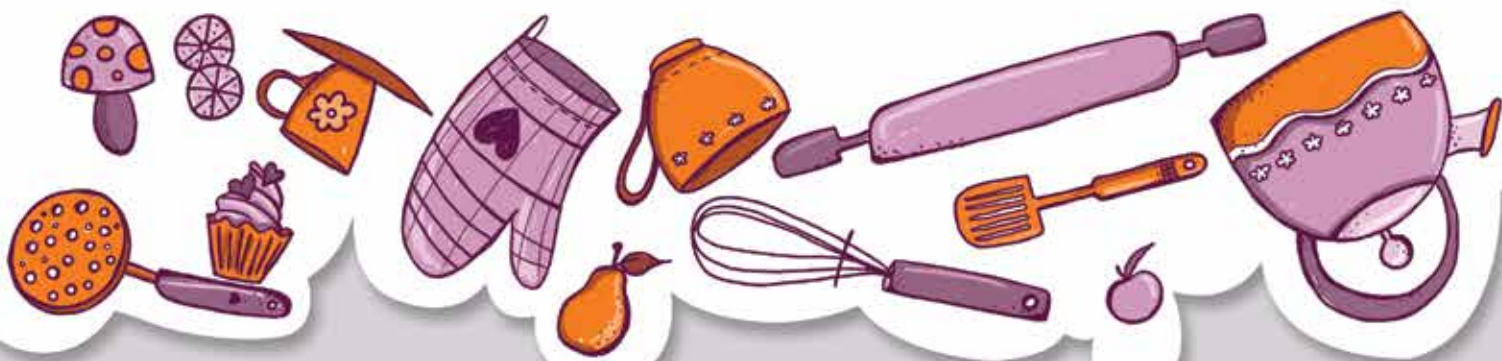
ریحانه و متین هر دو موضوع شب یلدا را برای نقاشی انتخاب کرده‌اند. نکته مثبت مشترک بین آثار آنها این است که تمام نقاشی شان رنگ دارد. متین در نقاشی اش از تکه چسبانی با کاغذ رنگی (کلاژ) استفاده کرده است.



پینار شمعی، ۱۱ ساله از خلخال

بچه‌ها به نقاشی پینار با دقت نگاه کنید: از تراشه‌های مداد استفاده کرده و درختان پاییزی زیبایی را خلق کرده است.





یک، دو، سه، عدسی خوشمزه!

• فرانک شریفی • عکاس: منا شریفی • تصویرگر: مهدیه صفائی نیا

تا حالا خودت غذا پخته‌ای؟ غذا پختن از آن مهارت‌هایی است که دختر باشی یا پسر، زرنگ باشی یا تنبل خوب است که یاد بگیری. نه فقط برای اینکه بدن ما به غذا نیاز دارد، برای اینکه یک کار لذت‌بخش و جالب و خلاقانه است! خب، خوراک عدس یکی از غذاهایی است که هم پختنش ساده است و هم خوش‌مزه و مفید. پس یک شب خانواده را مهمان دست‌پخت خودتان کنید و ببینید چقدر از خوردن غذایی که شما برایشان پخته‌اید، لذت می‌برند!

چی لازم داریم؟ (برای چهار نفر)

- یک پیاز درشت
- یک گوجه بزرگ یا یک فاشق رب گوجه
- نمک و فلفل، زردچوبه
- کره یا روغن

- یک لیوان عدس
- نصف لیوان بلغور جو
- یک سیب زمینی درشت



کنید. شعله‌ی گاز را کم کنید و به سراغ کارهایتان بروید. یک ساعت بعد برگردید و ببینید چه عدسی خوش‌مزه‌ای پخته‌اید!

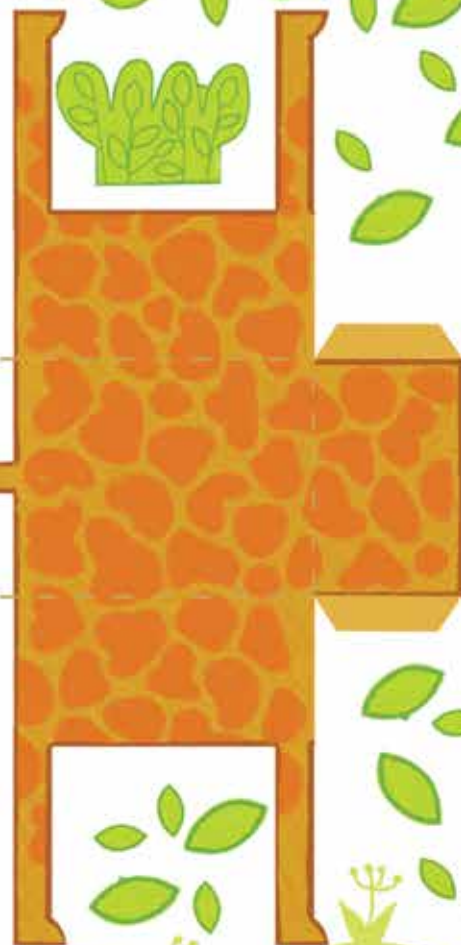
روی آن بریزید و عدس و بلغور را به آن اضافه کنید. سیب‌زمینی و گوجه را هم به اندازه‌ی مربع‌های درشت خرد کنید و به مواد در حال پخت اضافه

ابتدا پیازها را خرد کرده و با کره تفت دهید و با نصف فاشق رب چای خوری زردچوبه و رب گوجه به آن اضافه کرده و کمی سرخ کنید. حالا چهار لیوان آب



بیابیر جنگل بسازیم!

• تصویر گر: نگین حسین زاده



اگر دلتان می‌خواهد یک جنگل قشنگ برای خودتان داشته باشید صفحه‌ی آخر مجلات رشد دانش آموز لمسال را از دست ندهید. در هر شماره چند حیوان زیبا و درخت و برگ و ... را خواهیم داشت. از روی خط‌های مشخص شده شکل‌ها را قیچی کنید و روی یک مقوا بچسبانید و از روی نقطه‌چین‌ها شکل را تا بزنید یک ماکت زیبای کاغذی از حیوان خواهید داشت. منتظر شماره‌ی بعد باشید با جانورها و درخت‌ها، بوته‌ها و حتی کوه و رود به خانه‌های شما بیاییم تا با هم در آخر سال یک ماکت زیبا از یک جنگل داشته باشیم!